

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

خلیل الله معروفی
۰۳ جنوری ۲۰۲۵

چند ضرب المثل "الله بسم الله" کابلی

(قسمت دوم)

۱۶ – دختره (دختر را) دیدم گُدیاز، نی، که شاه قاسم تیرانداز!!!

فحواى این ضرب المثل قدیمی ولی کهنه خیالانه و قرون وسطانی را همین اکنون طالبان عملاً عملی میکنند!!!

۱۷ – دور نرو، که گرگت میخوره، پیشم نبیا(نیا)، که دیده ندارم

۱۸ – مال مُوذی، شام غازی!!!

بسیار دیده شده و بار بار به اثبات رسیده، که اموال و دارائیهای اشخاص مُمسک و کِنسک بعد از سرشان، دستخوش استفاده مردم بیگانه قرار گرفته است. در شرح کلمه "مُوذی" باید گفت:

"مُوذی" کلمه عربی و از نگاه صرفی، اسم فاعل از مصدر "ایذاء" (باب "إفعال") است و لغتاً به مفهوم "اذیت کننده" و "مضر"، مگر در تداول عامیانه کابلی "مُوذی" را مُعادل "خسیس و مُمسک" و متضاد "سخی" می‌شمارند – چنان، که در این مثل میبینیم – و "شام" درین ضرب المثل به معنای "خوراک" به کار رفته است.

۱۹ – او زور سربالا میره (آب زور سربالا میرود)

این مثل از چنان "استحکام تجربی" برخوردار است، که محتاج به شرح و بیان نیست.

۲۰ – دزه همقه بدوان، که روی خوده دور نته!!! (دزد را همانقدر بدوان، که روی خود را دور ندهد!!!)

تعقیب کردن دزد کاری ست درست و مُجاز، مگر نباید حد احتیاط را از دست داد و از عواقب وخیم تعقیب بی محابا و بی حد و حصر وی، بیخبر بود!!!

۲۱ – دی ده کجا درختا ده کجا(ده در کجا، درختها در کجا؟؟؟)

فحواى این مثل به اشکال مختلف در زبانهای مختلف دنیا دیده میشود؛ مثلاً در زبان المانی گویند:

Lass die Kirche im Dorf.

که تحت اللفظ چنین اظهار میدارد:

«کلیسا را در روستا بگذار!!!»

تجربه نشان داده است، که مردم روستانشین و به اصطلاح شیرین عامیانه کابلی – "دیهکی" – بسیار و بیحد متدین و پایبند کنشت و کلیسا و مسجد هستند؛ از همین سبب مردم دراک المان مثل بالا را وضع و به میدان انداخته اند.

۲۲ - ملا، که اوه دید، کونش میخاره (ملا، که آب را دید، کونش میخارد)

یعنی ملا صاحبان به مجرد دیدن آب وافر و روان، فوراً در فکر وضو گرفتن و استنجاء میشوند!!!

۲۳ - ملا شدن چی آسان، آدم شدن چی مشکل

درینجا منظور از "ملا" حتماً "ملا" نیست؛ و چه بسا تعلیمیافتگان و تحصیلکردگان و اکادمیکرها و اهل علم و دانش،

که از "آدمیت" فرسنگها فاصله گرفته اند!!!

۲۴ - ناز کو، که نازوردار داری

این مثل معادل مثل دیگری ست، که: "مربی داری، مربا بُخُو (بخور)"

۲۵ - از تفنگ خالی دونفر میترسن (میترسند)

هم تفنگ والا (صاحب تفنگ) و هم کسی، که تفنگ در برابرش قرار گرفته است.

۲۶ - یک تیر و دو پاختک

۲۷ - زمین سخت و آسمان دور

در موردی گفته شود، که چاره از هر طرف حصر شود!!!

۲۸ - از چله چی گله؟؟؟

مردم قدیم کابلجان دو ماه اصلی زمستان را به دو چله تقسیم کرده بودند، که اولی را "چله کلان" میگفتند، که متشکل از

چهل روز بود؛ و دومی را "چله خُرد" میگفتند، که تنها بیست روز داشت؛ و میگفتند، که "چله خُرد" بسیار بلیاز (بی

لحاظ) است. درین ضرب المثل مراد از "چله" همانا "چله خُرد" است.

۲۹ - شتره گفتن گردنت کج اس، گفت: کجایم راست اس؟؟؟

۳۰ - کج بشی، راست بگو

۳۱ - خینه باد از عیده، ده کونت بمال (خینه بعد از عید را در کونت بمال)

۳۲ - باد از گوزدن چارزانو شستن؟؟؟ (بعد از گوزدن، چارزانو نشستن؟؟؟)

۳۳ - همو خرک و همو درک

شان نزول این ضرب المثل بسیار مشهور را حدوداً هفتاد و پنج سال پیش از زبان پدر بزرگوارم - که انسان بی حد و

اندازه فاضل و کتابخوان بودند - اینطور شنیده بودم؛ البته پدرم این داستان را به قدر فهم و جاغور همان زمان ما بر

زبان آورده بودند. گرچه "واحد پولی عصر غزنویان" را در تاریخ "دینار" قید کرده اند، مگر پدر مرحومم با مد نظر

گرفتن درک فرزندان، این واحد را برایما "روپیه" گفته بودند. و اینست آن داستان:

مشهور است، که "سلطان محمود غزنوی" در لباس خُیه بیرون آمده و خود را از حال و احوال رعایای خود مطلع

میساخت. روزی بدین منظور اسب خود را سوار شده و رهسپار گوشه و کنار غرنین گشت. از قضاء پیرمرد دهاتی بی

را دید، که چند دانه تربوز را بر خری بار کرده و به طرف شهر روان است. پیش رفت و بعد از ادای سلام و احترام از

پیرمرد پرسید:

بابه جان چه بار کرده ای؟؟؟

بابه ریش سفید:

چند دانه تربوز را از فالیزم کنده و میبرم برای سلطان، تا سلطان عالم امسال تربوز را از دست من نو کند.

شهسوار:

خو بابه جان در بدل این تحفه از سلطان چه انتظاری داری؟

بابه ریشسفید:

درگاه سلطان بزرگ است، حتماً هدیه ای برایم خات داد.

شاهسوار:

این هدیه چه باید باشد؟؟؟

بابه دهقان:

یک هزار روپیه خو بریم عطا خات کد.

شهسوار:

اگه هزار روپیه نداد، باز چطور؟

پیره مرد:

پنج صد روپیه خود حتماً میته.

شهسوار باز میپرسد، که اگر سلطان پنجصد روپیه هم نداد، باز چی؟

پیرمرد:

یک صد روپیه خو حتماً خات(خواهد) داد.

شهسوار باز میپرسد، که اگه یکصد روپیه هم نداد باز چی؟؟؟

بابه ریشسفید:

اگه یکصد روپیه هم نداد، دگه همی سر خرم در فلان زنش!!!

شهسوار(سلطان) با شنیدن این جواب بی پرده و قاطع از بابه دهقان تشکر کرده، اسپ خود را قمچین زد و یکسره راهی بارگاه خود گشت و به حاضرباشان و شحنة و عسس خود گوشزد کرد، که پیره مردی میرسد و میخواهد به دربار ما بیاید، به مجرد رسیدن، وی را نزد ما به بارگاه سلطنتی بیارید.

دیری نگذشت، که پیرمرد در رسید و او را یکه راست به حضور سلطان آوردند. پیرمرد، که اینک در برابر سلطان ایستاده است، سلطان را در لباس فاخر و شاهانه اش نمیشناسد. سلطان میپرسد:

بابه جان چی آورده ای؟

بابه زمین ادب را بوسیده و با زبان دهاتی میگوید:

چند دانه تربوز را به دست خود از پالیزم کنده و به حضور سلطان آورده ام، تا شاه عالم امسال تربوز را از دست این درویش نو کند.

سلطان میپرسد:

خوب بابه جان در ازای این تحفه شیرین از دربار ما چی میخواهی؟

بابه دهقان:

بارگاه سلطان بزرگ است، حتماً هدیه ای به ما خات داد.

سلطان باز میپرسد، که چه تحفه ای را از ما انتظار داری؟

پیره مرد خاضعانه میگوید:

سلطان رعیتپرور است، حتماً برایم یک هزار روپیه انعام خات داد.

سلطان باز میپرسد، که اگر هزار روپیه نتم(ندم) باز چی؟

پیرمرد:

پنصد روپیه خو خات بخشیدین.

سلطان باز میبرسد، که اگه پنجصد روپیه هم نتم چی میشه؟

دهقان میگوید، که لااقل یکصد روپیه خو بخشش خات گرفتم.

همین، که سلطان باز هم سوال میکند، که اگه یکصد روپیه هم نتم(ندهم) باز چی؟

دهقان درمییابد، که شهباز چند ساعت پیش خود سلطان بوده است. سخن تند و پوست کنده خود را به یاد می آورد و بدون ترس و لرز میگوید:

اگه سلطان یکصد روپیه هم نداد، باز «همو خرک و همو درک!!!»

سلطان، که از شجاعت و سخندانی پیرمرد به وجد آمده است، بخشش فاخر و سزاواری به دهقان میدهد؛ و این گفته زبانزد خاص و عام گشته تا به روزگار ما به حیث "ضرب المثل" میرسد. در ورژن امروزی، فارمولبندی اینطور تغییر کرده است: «همو خرک اس و همو درک»

۳۴ - دردم از خدا و گلیم(گله ام) از همسایه

۳۵ - اُشْتُک نمود خانه!!!

"نمود" در اصطلاح عامیانه کابلی به معنای "زیب و زینت" است.

۳۶ - مُشْتِ بسته هزار دینار

در صفحه چند ماه پیش "آریانا افغانستان آنلاین" ضمن مقاله ای از یک نویسنده ارجمند و پرنویس افغان، این مثل را با تصرف بیجای و کاملاً بيمورد در هیئت «مشت پوشیده هزار دینار!!!» خواندم:

این وطندار عزیز ما، که عاشق اقوال دیگران است و مدام از نخبگان "جهان غرب" نقل قول میکند، آنقدر شیفته غرب و غربیان گشته است، که زبان و فرهنگ و ظرفیتهای خود ما را فراموش میکند؛ و فراموش میکند، که ارزشها و ظرفیتهای الوای فرهنگی خودی را هیچگاه و هرگز نباید با سبکسری و با دیده حقارت نگرست!!!

در ترکیب "مشت بسته" صریحاً "وحدت معنائی" دیده میشود، چون "مشت بسته" دقیقاً در برابر "مشت باز" عرض اندام میکند، مگر در "مشت پوشیده" چنین نیست و میتواند تعابیر مختلف و گوناگون و گنگ و سردرگم به میان آید. باید تصریح کرد، که ضرب المثلها بر "ایجاز و سادگی و روانی لفظ" تأکید مطلق دارند، ازینرو نباید آنها را به "تعقید لفظی" کشانید. اگر آن نویسنده گرامی به همین شرح اکتفاء نکردند، حاضرم مشرحتتر بنگارم.

۳۷ - عقل نباشه جان ده عذاب اس!!! (عقل نباشد، جان در عذاب است!!!)

۳۸ - یک سر صد سره (سر را) جمع میکنه(میکند)، مگم(مگر) صد سر یک سره(سر را) نی!!!

۳۹ - پای شکسته را میره، مگم دل شکسته نی!!! (پای شکسته راه میرود، مگر دل شکسته نی!!!)

۴۰ - خدا(خداوند) دیرگیر و سختگیر است!!!

"سختگیر" معادل ترکیب "شدیدالعقاب" قرآنی ست و وقتی این ضرب المثل حکیمانه عوام بیسواد ولی بیحد بافراست کابلی را میخوانیم، آیه مبارکه ذیل تداعی میشود:

«ان الله شدیدالعقاب»

در همینجا باید در منتهای خضوع اعتراف کنیم، که ترکیبات "دیرگیر" و "سختگیر" در معراج حذاقت و ظرافت "الغتسازی" قرار دارند؛ و چنین ظرفیتی از اهل سواد و قلم و از جرگه "فضلاء و ادباء و شعراء" دیده شده نمیتواند؛ از بهر مثال، "سعدی شیرازی" هشت قرن پیش فرمود:

که آه بینوایان سخت گیرد

بسی کس را ز تخت و بخت گیرد

مگر عوام بیسواد کابلجان ما ضرب المثل باسط و جامع "خدا دیرگیر و سختگیر اس!!!!" را به میدان انداختند، که روی هزاران سخن سره شاعران شهیر و نامور را میشوید!!!

۴۱ - اوغان چل سال باد(بعد) قصد خوده مگره(میگیرد)!!!

مراد از "اوغان" درین ضرب المثل مشخصاً "پشتون" است - ولو با واقعتهای مسلم تاریخی و زیانشناسانه درست نیست - و منظور از "قصد" هم همانا "انتقام" و عدد "چل" سمبولیک است، زیرا مراد از "چل" یک "عدد بزرگ" و مُعادل "هر وقت باشد" و یا "یک روز نی یک روز" و امثال و نظائر آن است. بلی در زبان عامیانه کابلی کلمه "قصد" را به مفهوم "انتقام" بسیار به وفرت استعمال میکنند. مثلاً وقتی میگوئیم:

«قصد خود را از فلانی گرفت»؛ یعنی "انتقام خود را از فلانی گرفت".

این ضرب المثل شباهت بسیار با مثل «خدا دیرگیر و سختگیر است!!!» دارد. مثالی عملی میزنم تا خواننده عزیز در تحقق این مثل مطمئن شود و در حقانیتش شک نکند:

مشهور است، که در بُجوحه سیطره دار و دسته سقوی، سپهسالار نادرخان یکجای با برادران خود شاه ولی خان و شاه محمودخان و با عساکر حشری سمت جنوبی به کابل رسیدند و بساط سقوی را چپه کردند. در رأس سپاه حشری دو شخصیت برجسته و متنفذ دیده میشدند:

- یکی "سربلندخان جاجی" - که بعدها لقب اعزازی "نائبسالار" را دریافت کرد

- و دیگر "شرف الدین خان جاجی" - که بعداً لقب اعزازی "جرنیل" را به دست آورد

وقتی کودک خردسالی بیش نبودم، روزانه از پیش روی خانه "نائبسالار و جرنیل" در گذر "میانجی" - که در بین "کوچه ملاغلام" و "گذر دیوانیگی" قرار داشت - گذشته و به خانه مادرکلانم میرفتم، که حویلی بزرگ داشت؛ با دار و درخت فراوان و بازیگاه محبوب ما محسوب میشد. خانه های پر زرق و برق "نائبسالار و جرنیل"، که مقابل هم قرار داشتند، اصلاً مربوط به اشخاص دیگری از هواخواهان سقوی بودند، که اولجه و غصب شده بودند. از بزرگان خود شنیده بودم، که "خانه نائبسالار" اصلاً مربوط به "میر بچه خان کوهدامنی*" بود و "خانه جرنیل" هم مربوط به "خواجه کرام الدین خان تاجر"، که بعد از چپه گرمگ سیاسی در غصب این دو افسر نامدار اعزازی درآمده بودند. از زبان مادرکلان مرحوم شنیده بودم، که "میربچه خان کوهدامنی" به حیث نماینده "بچه سقو" راهی هزارجات شده بود، تا بیعت مردم آنجا را برای "رژیم سقوی" بگیرد. ولی مردم هزارجات، که شدیداً و قاطعانه طرفدار "علیحضرت امان الله خان" بودند، "میربچه خان" را پوست کردند و نعشش را در درخت آویختند.

باربار دیده بودم، که هم "نائبسالار سربلندخان" و هم "جرنیل شرف الدین خان" در روزهای خاص، لباس فاخر عسکری بر تن کرده و با "پته سرخ" رهسپار جشنها و اعیاد میشدند.

و باربار و بلکه هرروز و روزمره میدیدم، که این دو صاحبمنصب عالیرتبه، از طرف دیگر با "آخ و دپ" از خانه های خود بیرون می آمدند و جهت ادای نماز به مسجد کوچکی موسوم به "مسجد نائبسالار" میرفتند؛ و حواریون ایشان همیشه دسته دسته و خاضعانه از پشت سر ایشان قدم برمیداشتند!!! داستانهای این دو افسر بلندرتبه اعزازی بی اندازه جالب است؛ ولی اینجا مجال آوردن آنها نیست. با آن هم یکی از جمله را پیش میکشم:

هر دو صاحبمنصب عالیرتبه اعزازی به مجرد توطن در کابل زن کابلی گرفتند؛ و آن طوری بود، به اصطلاح شیرین کابلی، "در پس پیری"، زن جوان کابلی گرفتند و از آنها فرزندان بسیار به دنیا آوردند. یکی از فرزندان نائبسالار دختری بود بسیار زیبا، که نامش را "کابلجان" گذاشته بودند؛ و "کابلجان" واقعاً دختر بیحد زیبا و خوش قد و قامت بود،

در حدی، که وقتی او در کدام محفل عروسی حضور مییافت، همه چشمان نگران او بودند. مقصد از ذکر این نکته، نامگذاری او بود به "کابلجان"؛ و این در حدود نود تا یک صد سال پیش از امروز بود. بلی؛ اگر امروز مردم عزیز و قدردان ما از سر مهر بدین شهر گزین "کابلجان کابلجان" میگویند، نمیدانند، که ترکیب زیبا و تحبیبی "کابلجان" را بار اول "نائبسالار سربلند خان جاجی" بر زبان آورده بود!!!

مدتها پیش مقاله ای زیر عنوان «اول کابلجان؛ و بعد از کابلجان» در شأن نزول تسمیه ترکیب "کابلجان" نوشته و در صفحه "آرینا افغانستان آنلاین" منتشر کرده بودم، که به یکبار خواندن می ارزد. لنک مقاله را می انازم؛ شاید کدام "اجل گرفته" ای بر آن کلیک فرماید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Marooft_k_awall_kaabuljaan_wa_baad_az_kaabuljaan.pdf

سالها گذشت و دوره هجرت در رسید و از اواخر ماه جولای ۱۹۷۲ در برلین غرب(المان غرب) متوطن گشتم. بعد از گذر لیل و نهار بسیار زیاد، از قضاء در اوائل اکتوبر سال ۲۰۰۲ سفری به کابل دست داد. یاد گذشته ها و کودکیها کردم و خواستم از همان کوچه و گذر بگذرم. با تعجب دیدم، که خانه های "نائبسالار و جرنیل" را با خاک یکسان ساخته بودند؛ و کس جرأت نداشت در ساحه مخروبه، حتی به اعمار خانه و تعمیر و ساختمانی مبادرت ورزد. بلی؛ دوره حکومت "شورای نظار" رسیده بود، که ضمن آن "خانه های نائبسالار و جرنیل" را از بیخ و ریشه کنده و به خاک سیاه یکبرابر ساخته بودند؛ و من این امر را با چشم سر و دیده گنهگارم دیدم. وقتی در سالهای ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ چاربار به زادگاه نازنینم، "حضرت کابل"، سفر کردم، هنوز هم خانه های مجلل "نائبسالار و جرنیل" در خاکدان خاک نشسته بودند؛ و من صحنه را از سر کنجکاوای و از روی گرفتن عبرت تماشا میکردم.

اینک، که "طالبان" برای بار دوم بر اریکه قدرت و مصطفی حکمرانی و حکمرانی جلوس فرموده و بساط دار و دسته "شاطران شیطان" - یعنی "شورای نظار و کلم جم و غیره ارادل و اوباش دزد و چپاولگر و غاصب و زورگوی - را یکسره برچیده اند، معلوم نیست، که ازین بُقعهُ مشهور و متروک ولی بیحد نیرنگی، چه خیری برای گفتن به گوشها برسد؟؟؟ ولی در هر صورت و با دیده واقعبین درک کرده ام، که "برادران پشتون" ما هرگز و هیچگاه از گرفتن انتقام خود منصرف نمیشوند!!!

ادامه دارد

(خلیل الله معروفی - جرمنی - ۱۷/۱۲/۲۰۲۴)

یادداشت: باید تذکر داد که این "میر بچه خان کوهدامنی" به غیر از "میر بچه خان کوهدامنی" معروف که یک تن از قهرمانان دفع تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان بود و به مانند بقیه قهرمانان آن جهاد بزرگ از طرف "امیر عبدالرحمان خان" از بین رفت، می باشد - خ. معروفی